

پنجشنبه ۱۴ آبان ۱۳۹۴ • سال سیزدهم • شماره ۲۴۴۰ • ۹

روزنامه فرهنگ ایرانی	
آیادنباله‌دارها حیات را به زمین هدیه کردند؟	صفحه ۱۰
رانندگی در جاده‌ها را به سیستم‌های هوشمند بسپارید	صفحه ۱۱
داعش برای بعضی‌ها شغل و جای خواب است	صفحه ۱۲

نگاه

نگاهی به نظریات رابینسون

از زمانی که کودکان از کوچ‌ها جمع شدند تا در یک فضای بسته و استاندارد به نام مدرسه آموزش ببینند، سال‌ها گذشته است. برخی کارشناسان و نظریه‌پردازان آموزش‌وپرورش معتقدند که تجربه این سال‌ها به‌خصوص در دهه‌های اخیر نشان می‌دهد سیستم و نظام کنونی آموزش‌وپرورش به‌هیچ‌عنوان کارا نیست، کن رابینسون، یکی از این کارشناسان است. او نه‌تنها سیستم کنونی آموزش‌وپرورش را ناکارآمد می‌داند بلکه می‌گوید اصلاح این سیستم کافی نیست و لازم است انقلابی در عرصه آموزش‌وپرورش ایجاد شود.

رابینسون، سال‌هاست تأکید می‌کند که «مدارس خلایقت کودکان را می‌کشد». او پیشنهاد می‌دهد که برای موفقیت، آموزش لازم است بر سه چیز استوار باشد. اول اینکه پرورش تفاوت‌ها با دادن برنامه‌های آموزشی گسترده و تشویق آزادی فردی در دانش‌آموزان صورت بگیرد. رابینسون در جایی معتقد است که نظام آموزش‌وپرورش به طور معمول به تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان بی‌اعتناست و تلاش می‌کند بی‌توجه به استعدادهای ذاتی، کودکان را در یک قالب ازپیش‌تعیین‌شده بگنجاند. دومین موردی که رابینسون به آن اشاره می‌کند، پرورش کنجکاوی کودکان با استفاده از روش‌های خلاقانه در آموزش است. ایسن البته کار ساده‌ای نیست و به این واقعیت وابسته است که تربیت معلمان لازم است به سطح بالاتری از کیفیت برسد و اساسا بهبود یابد. در نهایت او معتقد است باید بر جنبش خلایقت در آموزش تأکید شود. او راه رسیدن به این مهم را از خلال یک فرایند آموزشی جایگزین، محقق می‌داند که چندان بر روش‌های استاندارد و کلاسیک گرفتن آزمون استوار نیست. او معتقد است بسیاری از شیوه‌های کنونی آموزش در ایالات متحده آمریکا بیش از آنکه به روش‌های خلاق آموزش گرایش داشته باشد، بر عقاید پیشین و شیوه‌های مرسوم و استاندارد تأکید دارد. رابینسون توضیح می‌دهد که ما تنها زمانی در امر آموزش موفق خواهیم شد که بداییم آموزش یک امر ذاتی



است نه ماشینی. به اعتقاد او، موفق‌ترین مدارس آن دسته هستند که بر تغییر بیش از کنترل‌کردن دانش‌آموزان و فرمان‌دادن به آنها تمرکز دارند.

رابینسون نمایش را یکی از مهم‌ترین عرصه‌هایی می‌داند که می‌تواند به کشف و شکوفایی استعدادهای دانش‌آموزان منجر شود.

رابینسون در سخنرانی‌هایش بارها به بحران منابع انسانی اشاره کرده است با این توضیح: «من همه‌نوع آدم می‌بینم که از کاری که می‌کنند لذت نمی‌برند. به نظر می‌رسد که آنها خیلی ساده تنها با کارشان کنار می‌آیند و زندگی‌شان را ادامه می‌دهند. طبیعی است که این افراد از کاری که انجام می‌دهند لذت نمی‌برند و تحمل شرایط جای لذت از کار را برای آنها گرفته است. این‌جوری است که این افراد در نهایت همیشه منتظر آخر هفته هستند». درمقابل، رابینسون دسته‌ای از افراد جامعه را هم مثال می‌زند که تصور می‌کند جای خوبی ایستاده‌اند و از چیزی که هستند و کاری که انجام می‌دهند، لذت می‌برند: «اما من در مشاهده‌هایم آدم‌هایی را هم می‌بینم که عاشق کاری که انجام می‌دهند هستند و اِدا نمی‌توانند تصور کنند که به کار دیگری مشغول باشند. اگر به آنها بگویید کارشان را ادامه ندهند، اصلا نمی‌فهمند از چه حرف می‌زنید، چون کاری که انجام می‌دهند آنچنان با آنها درآمیخته که به هوششان بدل شده است.»

او اصلی‌ترین دلیل این مشااهده‌ها را آموزش می‌داند و توضیح می‌دهد که آموزش به‌نوعی آدم‌های زیادی را از استعدادهای ذاتی‌شان جدا می‌کند: «منابع انسانی مثل منابع طبیعی هستند؛ معمولا خیلی عمیق دفن شده‌اند. باید به‌دنبالش‌ها بود؛ نمی‌شود آنها را به‌آسانی و در سطح یافت.»

منتقدان بسیاری این شیوه نگاه رابینسون به آموزش‌وپرورش را زیر سؤال می‌برند. برخی می‌گویند این شیوه رابینسون به این معناست که گویا دانش‌آموزان هیچ تفکری ندارند و نمی‌توانند بدون وابستگی به معلم کاری انجام دهند. برخی دیگر از کارشناسان آموزش‌وپرورش می‌گویند با وجودی‌که اعتقادات رابینسون به طرزى باورنکردنی اغواکننده است اما آنها غلط هستند؛ آنها تأکید می‌کنند که نظرات رابینسون در عین اینکه بسیار باشکوه و دیدنی به نظر می‌رسد اما از پایه اشتباهند.

پنجشنبه ۱۴ آبان ۱۳۹۴ • سال سیزدهم • شماره ۲۴۴۰ • ۹

روزنامه فرهنگ ایرانی	
آیادنباله‌دارها حیات را به زمین هدیه کردند؟	صفحه ۱۰
رانندگی در جاده‌ها را به سیستم‌های هوشمند بسپارید	صفحه ۱۱
داعش برای بعضی‌ها شغل و جای خواب است	صفحه ۱۲

یادداشت

مدرسه‌زدایی از جامعه

برای تعریف آموزش غیررسمی باید از مدارس فاصله گرفت. می‌توان گفت که آموزش‌های غیررسمی برخلاف آموزش‌های رسمی، الزاماً با کتاب‌های درسی مصوب و سرفصل‌ها و برنامه‌های درسی مشخص و معین همراه نیستند و در ایسن آموزش‌ها، کار انتقال پیام‌های آموزشی و تربیتی، از طریق رسانه‌های ارتباطی و مراکز غیررسمی در امر آموزش به انجام می‌رسد. مخاطبان آموزش‌های رسمی در آموزش پرورش و آموزش عالی را گروه سنی کودکان، نوجوانان و جوانان در برمی‌گیرد. آموزش برای اینها شغل اصلی محسوب می‌شود، فراگیران در هر یک از مقاطع آموزش‌های رسمی، در یک گروه سنی قرار دارند، آموزش در نظام آموزش‌های رسمی برای فراگیران به غیر از مقطع دانشگاه در سایر مقاطع جنبه اجباری دارد و فراگیران به علت سن کم و جوانی در مقایسه با بزرگسالان از قدرت فکری و قدرت جسمی بالاتری برخوردار هستند، پس در حین آموزش کمتر دچار خستگی می‌شوند. آموزش‌های غیررسمی عبارت است از؛ تحصیلات حرفه‌ای و تخصصی که هدف آن مشخص و نتایج آن در مدت زمان نسبت کوتاهی قابل حصول است. آموزش مداوم را تمامی فرصت‌های یادگیری که پس از اتمام تحصیلات اجباری پیش می‌آید و از آن استفاده می‌شود، می‌توان دانست. فلسفه آموزش رسمی بر مبنای پرورش فرد شکل گرفته است. در آموزش رسمی توجه به فرد و رشد توانایی‌های وی، فلسفه کار آموزشی شناخته می‌شود، درحالی‌که در نظام تبلیغ فلسفه حرکت آموزشی براساس پرورش جمع است و فرد مبنای کار تبلیغی قرار نمی‌گیرد. نظام آموزش رسمی، یک نظام مدرج است. در این نظام آموزش درجه‌بدرجه و پله‌به‌پله فرق می‌کند. اگرچه بحث درباره چندچون این نظام فراوان است و بعضی از صاحب‌نظران نظیر ایوان ایلیچ اساسا غیرقابل انعطاف مدرسه و دانشگاه موجب حرص و طمع دانش‌آموزان و دانشجویان در رسیدن به مدارک بالاتر می‌شود، بدون اینکه چیزی به دانش و مهارت عملی آنها اضافه شود. دولت‌ها با آموزش اجباری و حتی رایگان باعث مدرکزگرایی و تالایفی در میان تحصیلکردگان می‌شوند. او می‌گوید کاری که مدرسه با دانش‌آموزان می‌کند، این است که مدارس به آنها می‌آموزد که فرایند و محتوا را با هم اشتباه بگیرند؛ نتیجه این امر نیز این است که مدرسه به دانش‌آموزان می‌آموزد که تدریس را با یادگیری اشتباه بگیرند، نمره‌های بهتر را با دانش و معلومات اشتباه بگیرند و همچنین مدارک را با قابلیت و روانی بیان را با توانایی گفتن حرف‌های تازه اشتباه بگیرند و در نهایت دانش‌آموزان آن‌قدر مدرسه زده می‌شوند که خدمات را به جای ارزش می‌پذیرند؛ مثلاً هزینه‌های پزشکی را با مراقبت بهداشتی، خدمات اجتماعی را با بهبود زندگی اجتماعی و بسیج و تدابیر پلیس را با امنیت اشتباه بگیرند.



عکس: انیر حسینی شرق

گفت‌وگو با محمدامین قانعی‌راد درباره نقش مدارس امروزی

«اکنون» کودک در مدرسه از دست می‌رود

نگار حسینی

۴ چه لزومی دارد در دبیرستان فیزیک و شیمی بخوانیم؟ هرکسی هرچیزی دوست دارد بخواند. در برخی مدارس به شیوه‌های معمول نظام آموزش‌وپرورش تدریس نمی‌شود. برای مثال بچه‌ها لازم نیست دروسی را که تدریس آنها در نظام آموزشی تعریف شده بگذرانند. اگر کودکی نقاشی دوست دارد، نقاشی می‌کند. اگر علوم دوست دارد، علوم می‌خواند و... ، نظر شما در مورد چنین شکلی از آموزش چیست؟ امروزه به آموزشی نیاز داریم که من به آن آموزش دوفرهنگی می‌گویم. منظورم این است که به دو فرهنگ علم و تکنولوژی و علوم‌انسانی و هنر تأکید دارد و همه اینها را به بچه‌ها منتقل می‌کند بدون اینکه بخواهد بین آنها سلسله‌مراتب برقرار کند. برای مثال، بگوید که علم و تکنولوژی بهتر از ادبیات و هنر است یا برعکس. در مدرسه همه بچه‌ها باید با این دو فرهنگ آشنا شوند. از طرف دیگر این‌طور نباشد که در رشته علوم‌انسانی تاریخ و جغرافیا بخوانند و ریاضی نخوانند و در رشته ریاضی، تاریخ و جغرافیا نخوانند بلکه همه آنها دانش مشترکی به دست بیاورند از طریق خواندن یک مجموعه دروس مشترک. اما اینکه شما می‌گویید هم درست است و فرد باید حق انتخاب داشته باشد. در این صورت اگر دانش‌آموز طی یک سال باید ۴۰ واحد درسی را بخواند، برای مثال، ۲۵ واحد درسی مشترک برای او تعریف کنیم و انتخاب ۱۵ واحد درسی را در اختیار خودش بگذاریم. کسی که به شیمی یا ادبیات علاقه دارد، ۱۵ واحد انتخابی‌اش را شیمی یا ادبیات بخواند؛ ولی یک ۲۵ واحدی باشد که بچه‌ها هم ادبیات بخوانند و هم شیمی. برای اینکه دانش مشترک را فراگیرند؛ دانش مشترکی که فرض ما این است که دانایی را برای هر شهروندی که می‌خواهد در جامعه ایران و در قرن ۲۱ و در این شرایط جهانی زندگی کند فراهم می‌کند.

۴ یعنی به اعتقاد شما در این‌باره یک نوع «باید» وجود دارد؟
بله، بچه امروز باید با دانش ریاضی ارتباط برقرار کند چون عصری است که کاربرد تکنولوژی‌ها زیاد شده است و توسعه علوم در آن صورت گرفته است.

۴ در این‌میان سؤال من این است که مهارت انتگرال گرفتن یا جذرگرفتن چه ربطی به استفاده از اپلیکشن‌ها و تکنولوژی‌های جدید دارد، حال آن‌که می‌بینیم بچه‌ها قبل از سن مدرسه هم به‌سادگی از این موارد استفاده می‌کنند.

اگر دانش‌آموزی بچه‌ها بخواهد برای مثال در رشته جامعه‌شناسی هم درس بخواند یا درباره فضای مجازی و جامعه اطلاعاتی پژوهش کند، نمی‌تواند فاقد یک شناخت کلی درباره ریاضیات یا فیزیک و... باشد. شما نمی‌توانید بدون ارتباط با این مفاهیم جامعه‌شناس موفق باشید. اگر بخواهید در این حوزه موفق باشید، باید آمار و مدل‌سازی و شیوه تفکر احتمالات را هم بدانید.

نظام آموزش در مدرسه، امکان ابراز وجود و اینکه دانش‌آموز یک سوزه فعال و سخگو باشد را از او می‌گیرد. مهم‌ترین بنیان خلایقت، ظرفیت سخگویی است و شما توان و امکان سخن گفتن را از این بچه می‌گیرید. کودک در مدرسه باید بنشیند، بشنود و حفظ کند و جواب سؤالات را بدهد. نمی‌تواند کنکاش کند یا زیر سؤال ببرد یا تردید کند یا سؤالات متفاوتی را مطرح کند	
--	--

۴ من متوجه هستم که جامع‌الاطراف‌بودن، نگاه غنی‌تر و مؤثرتری به ما می‌دهد اما آیا لازم است که همه چنین نگاهی داشته باشند و برای چنین نگاهی تربیت شوند؟

من روی عدم تخصص و دانش عمومی در دوران دبستان و دبیرستان تأکید دارم که در آن بچه‌ها لزوما به سمت تربیت تخصصی جهت‌دهی نمی‌شوند. متخصص‌کردن بچه‌ها ظلم در حق آنهاست. باید توجه داشته باشیم که از کودکی آنها را متناسب با نیازهای بازار کار تربیت نکنیم. کودک در وهله اول باید انسان باشد و از هوش‌های چندانکه در زمینه‌های چندانکه برخوردار باشد آن هم نه البته با روش آموزش سرکوبگرانه بلکه با آموزش خلاق که او را با همه این حوزه‌های دانش ارتباط بدهد نه‌اینکه او را متخصص کند. مدرسه باید ایسن امکان را ایجاد کند که کودکان در بخشی از دروس علاقه خود را دنبال کنند ولی نخواهند که متخصص باشند. بررسی‌ها نشان می‌دهد که دانش‌آموزان ایرانی که دیپلم ریاضی می‌گیرند در دانشگاه‌های خارجی به نسبت دیگر دانشجویان دانش بالاتری دارند اما بعد از دو، سه‌سال عقب می‌مانند. دانش‌آموزان خارجی سطح دانش ریاضی و محفوظات ریاضی‌شان پایین‌تر از دانش‌آموزان ایرانی است ولی آنها چیزهایی دارند مانند ظرفیت ارتباط برقرارکردن با پیشش ریاضی و لذت‌بردن از ریاضی و دانستن نقش ریاضیات در زندگی که دانش‌آموزان ایرانی از آن بی‌بهره‌اند.

۴ کن رابینسون، مشاور جهانی آموزش، معتقد است که مدارس با شیوه معمولی که از طرح درس و آموزش در آنها سراغ داریم صرفا خلایقت دانش‌آموزان را نابود می‌کنند. او معتقد است آموزش در مدارس به‌نوعی آدم‌های زیادی را از استعدادهای ذاتی‌شان جدا می‌کند. به‌ویژه در ایران

این‌روزها در میان والدین جوان دوروبرم زیاد می‌بینم که تمایلی به فرستادن کودکش‌ان به مدرسه‌های معمولی ندارند و ترجیح می‌دهند فرزندشان در فضایی غیر از فضای معمول مدرسه که به عقیده‌شان تنها یادآور فشار و استرس است، قرار داشته باشد. این گروه اما درباره تصمیمشان مطمئن نیستند؛ درواقع درباره عواقب تصمیمشان. هم می‌دانند مدرسه برای کودکان کارا نیست، هم نمی‌دانند چه می‌توانند جایگزین مدرسه کنند تا روند جامعه‌پذیری کودک مخدوش نشود. با «محمدامین قانعی‌راد»، رئیس انجمن جامعه‌شناسان ایران، در این‌باره گفت‌وگو کرده‌ام:

۴ احتمالا آدم‌های زیادی وقتی بیست‌وچندساله شدند، پس از آن‌همه استرس و فشار و سختی کنکور و پذیرفته‌شدن در یک دانشگاه سختگیر و گذراندن واحدهایی دشوار، به این نتیجه رسیدند که چیز دیگری می‌خواهند و کار دیگری باید بکنند. احتمال را کنار بگذاریم. یک بررسی اجمالی کافی است نشان دهد دانش‌جویمان هنگامی که وارد دانشگاه می‌شوند، کمتر درباره آنچه می‌خواهند بشوند و آنچه می‌خواهند بخوانند می‌دانند درحالی‌که ۱۲ سال را صرف خواندن درس‌هایی کرده‌اند که لزوما تأثیری در زندگی‌شان ندارد. چه چیزی موجب می‌شود که به اینجا برسیم؟ مشکل کار کجاست؟

درحال‌حاضر دوره راهنمایی حذف شده است ولی علی‌الاصول باید آموزش‌وپرورش این نقش را داشته باشد که بتواند افراد را به طرف مسیری که بر استعدادشان منطبق است، راهنمایی کند. این نباید طوری باشد که بخواهد چیزی را به بچه‌ها تحمیل کند بلکه باید یک فرایند طبیعی وجود داشته باشد که در این فرایند طبیعی افراد استعدادهای خود را نشان دهند و بعد، مدرسه هم استعدادها را کشف کند. مدرسه باید بتواند از روی رفتار و علایق افراد و با مشاوره‌هایی که به دانش‌آموز می‌دهد، استعداد او را کشف کند و در جهت مناسب راهنمایی کند. برای اینکه این کار انجام شود در وهله اول باید یک سبید پر از تمامی دروس را به کودکان ارائه بدهند بدون اینکه دروس جهت‌گیری تخصصی داشته باشند. منظورم این است که به بچه‌ها ادبیات، هنر، فیزیک، شیمی، ریاضی، تاریخ و جغرافی یاد بدهند و همه اینها را در اختیار بچه‌ها بگذارند تا کودکان بتوانند با همه این دنیاهای فکری و علمی ارتباط برقرار کنند و آشنا بشوند و بعد ببینند که به کدام یک از آنها گرایش بیشتری دارند و متناسب با آن هدایت شوند. لازمه آن هم این است که کل دوره دبیرستان را دوره راهنمایی تلقی کنید. وقتی بچه‌ها دوره ابتدایی را تمام کردند، در دوره راهنمایی و در سه‌سال نمی‌توان آنها را آماده کرد که تخصص‌های مختلف را پیدا کنند. تخصصی‌شدن زودهنگام مدارس در این حالت اتفاق می‌افتد که بچه از ۱۴سالگی به صورت تخصصی در رشته‌های ریاضی و فیزیک یا علوم انسانی یا... تحصیل کند. کل دوران دبیرستان دوره‌ای است که باید تمامی دروس به بچه‌ها ارائه شود بدون اینکه روی برخی از این دروس وزن بیشتری گذاشته شود. درحال‌حاضر به برخی دروس بهای بیشتری داده می‌شود و برخی دروس را مهم‌تر تلقی می‌کنیم و یک نظام سلسله‌مراتبی بین دروس برقرار کرده‌ایم که این ذهن بچه را جهت می‌دهد که به طرف یک سری از چیزهایی برود که جامعه و نظام آموزشی به آنها بها می‌دهند و علاقه شخصی‌اش در این‌میان نقشی ندارد؛ برای مثال، این بچه سعی کند در وهله اول ریاضی و فیزیک بخواند یا علوم تجربی. فشار جامعه و خانواده روی دانش‌آموزان برای کسب عناوین اجتماعی دکتر و مهندس و حتی نگاه مثبت مدرسه به برخی از رشته‌ها، موجب می‌شود که بچه‌ها جهت‌گیری‌های رشته‌ای خود را تحت‌تأثیر این جو و فضای اجتماعی، تعیین کنند بدون اینکه توجه داشته باشند که به‌شخص چه علاقه و استعدادی دارند. این موجب شده است که دوره راهنمایی تحصیلی در عمل هیچ تأثیری نداشته باشد و دانش‌آموزان براساس معدل خود به‌طور اتوماتیک به رشته‌های ریاضی- فیزیک و تجربی و بعد علوم‌انسانی رانده شوند. از همین‌جا اعتبارزدایی از علوم‌انسانی صورت می‌گیرد. یعنی علوم انسانی را باید بچه‌های کم‌استعداد انتخاب کنند. معمولا بچه‌ها در آن سن‌وسال به اینکه چه علاقه‌مندی‌هایی دارند، توجه نمی‌کنند و همان فشار خانواده و مدرسه و گروه همالان یعنی هم‌کلاس‌ان تعیین‌کننده‌اند. گاهی اوقات فرد ممکن است از اینکه به‌ناچار رشته علوم انسانی را انتخاب می‌کند احساس تحقیرشدگی داشته باشد. چون این به معنای آن است که فرد استعدادنداشتن خودش را به‌رسمیت شناخته است. مدارس ما تأکید زیادی روی هوش شناختی یا هوش ریاضی- منطقی می‌کنند و انواع دیگر هوش را نادیده می‌گیرند. درحالی‌که ما هوش‌های چندانکه را داریم و مدرسه باید از همان دوران ابتدایی تا آخر، این هوش‌های چندانکه را به بچه‌ها منتقل کند. به‌طور طبیعی در دوران دانشگاه، شرایط کار تخصصی و تأکید بر یک هوش خاص فراهم خواهد شد. در طول دوران مدرسه قرار نیست که بر یک هوش تأکید شود و یکی بر دیگری برتری داشته باشد.

۴ پس این را می‌پذیرید که دروسی که ۱۲سال در مدرسه می‌خوانیم، لزوما تأثیری بر زندگی آینده فرد نخواهد داشت و شاید حتی در زندگی فرد به کار هم نیاید؟

من می‌گویم که همه دروس مورد نیاز است بدون اینکه در بین آن سلسله‌مراتب بگذاریم.